مطالعات هنر

رها کردن یک کوزه از دوره هان (۱۹۹۵) اثر ای وی وی

از نقش تا معنا: روایت هنر و هویت در جهان امروز

رادی و مردمی و خرد

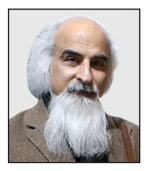

علیرضا کریمی صارمی

«هنر بباید و رادی و مردمی و خِرد/ بزرگ‌زاده نه آنست کو دِرم دارد»
(ابن یمین)

بیت بالا از ابن یمین، همچون منشوری است که از آن می‌توان به حقیقت هنر در درازنای تاریخ و سرزمین‌های مختلف نگاه کرد. در نگاه ابن یمین، هنر تنها به آفرینش زیبایی محدود نمی‌شود، بلکه به عنوان نیرویی با ریشه‌های فلسفی و اخلاقی در نظر گرفته می‌شود که توانایی پرورش عقل و خرد را دارد. این تعریف عمیق از هنر، در روزگار ما، به‌ویژه در برابر عصر مصرف‌گرایی و تکنولوژی‌های پیشرفته، یک پرسش اساسی را مطرح می‌کند: آیا هنوز هنر در خدمت خِرد و آگاهی بشر قرار دارد یا آنکه به ابزاری برای سود و شُهرت تبدیل شده است؟ از دیرباز، جلوه‌های هنری هر سرزمین بازتابی از خرد، شکوفایی و عزت آن ملت بوده‌اند و آفرینندگان هنر، نگهبانان این میراث گرانبها. در گذر تاریخ، کارکردهای هنر دگرگون شده‌اند. در جوامع باستان، بیشتر در خدمت بیان مفاهیم دینی و آیینی بود، حال آنکه در دوران جدید، به زبان گویای پیچیدگی‌های اجتماعی و سیاسی بدل شده است. با این همه، هنرمندان همواره کوشیده‌اند تا فراتر از زیبایی بصری، دغدغه‌هایی چون هویت ملی، حقوق بشر و آزادی فردی را به تصویر کشند.

هنر هر ملتی برخاسته از اندیشه خلاق هنرمندانی است که پیشینه‌ای به وسعت تاریخ دارند و قوام‌بخش فرهنگ و هویت فرهنگی سرزمین خویش هستند. شاید بتوان با جرات گفت یکی از قدرتمندترین راه‌های ارتباطی با ملل مختلف جهان، آثار هنری آنان است، زیرا این آثار، بدون نیاز به ارتباط زبانی می‌توانند با ملت‌های مختلف در سراسر جهان پیوندی عمیق برقرار کنند. نمونه‌ای بارز از این مساله را می‌توان در موزه‌های بزرگ جهان مشاهده کرد. در موزه لوور پاریس، بخشی به ایران اختصاص دارد؛ بخشی که شکوه فرهنگ و هنر ملتی با پیشینه‌ای هزاران ساله را به نمایش می‌گذارد، ملتی که همواره مورد ستایش دیگر فرهنگ‌ها بوده است. این مجموعه نه‌تنها یک جاذبه توریستی یا نمایه‌ای تزئینی از فرهنگ نیست، بلکه همچون «گفت‌وگویی جهانی» با دیگر فرهنگ‌ها و جوامع عمل می‌کند. در این مقاله، به بررسی ابعاد مختلف هویت فرهنگی در آثار هنری و ارتباط جهانی آن با دیگر ملل خواهیم پرداخت. نخست، ابعاد مختلف هویت فرهنگی در آثار هنری را بررسی می‌کنیم. هنر به خودی خود دارای ویژگی‌هایی است که از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر منتقل می‌شود و می‌تواند از نظر ساختاری و ظاهری درک شود، حتی اگر متعلق به فرهنگی دیگر باشد؛ این ویژگی را می‌توان «فرهنگ هنری» نامید. هر اثر هنری، بر اساس اندیشه خالق آن، به فرهنگ یک جامعه وابسته است و این جامعه در ایجاد معنا و تفسیر اثر نقش دارد. این ارتباط، هنر را به تاریخ، سنت‌ها، باورها و تجربیات فرهنگی یک ملت پیوند می‌زند و آن را بازتاب‌دهنده فرهنگ آن ملت می‌سازد.

هنر فراتر از مرزهای ملی

با اعتقاد به اینکه هنر می‌تواند از مرزهای ملی و فرهنگی فراتر رود و در سطح جهانی درک و تفسیر شود، باید گفت که در این بخش، هنر به عنوان ابزاری برای ارتباط و درک متقابل میان فرهنگ‌های مختلف مطرح می‌شود. موزه‌ها همچون لوور، گنجینه‌هایی از این هنرها هستند که علاوه بر نمایش زیبایی‌ها، به‌طور غیرمستقیم «دیپلماسی فرهنگی» را به وجود می‌آورند. از همین رو، تفسیر آثار هنری نباید تنها به چارچوب یک فرهنگ خاص محدود شود. هر اثر، در بستر جهانی نیز باید قابل فهم و تحلیل باشد؛ مفهومی که از آن با عنوان «فرهنگ جهانی» یاد می‌شود. این پیوندهای فرهنگی نه تنها از اصالت هنر ایرانی نکاسته‌اند، بلکه با افزودن عناصر نو، آن را به زبانی جهانی و چندلایه بدل کرده‌اند که قابلیت گفت‌وگو با فرهنگ‌های گوناگون را دارد. این همکاری میان فرهنگ‌ها سبب شد تا هنر ایرانی، ضمن پاسداری از اصالت خود، بتواند عناصر تازه‌ای را در خود جذب کند و به زبانی هنری با ابعاد جهانی بدل شود.

رها کردن یک کوزه از دوره هان

در عصر حاضر، هنرمند چینی ای وی وی توجه جهانی را به خود جلب کرده است. آثار او آمیزه‌ای از سنت‌های چینی با مفاهیم جهانی‌اند که به شکلی انتقادی با سیاست، تاریخ و فرهنگ - چه در سطح ملی و چه بین‌المللی - مواجه می‌شود. ای وی وی نمونه‌ای بارز از آن است که چگونه هنر می‌تواند از مرزهای فرهنگی و جغرافیایی فراتر رود و به زبان مشترک جهانی بدل شود. او در یکی از مشهورترین آثار خود با عنوان «رها کردن یک کوزه از دوره هان» (۱۹۹۵)، کوزه‌ای دو هزار ساله را - که یادگاری از دوره هان در تاریخ چین است - در برابر دوربین رها کرده و آن را می‌شکند. این اقدام، در ظاهر حرکتی علیه میراث فرهنگی به نظر می‌رسد، اما در واقع تلاشی است برای بازاندیشی در مفهوم هویت فرهنگی. ای وی وی با این اثر، نه تنها به نقد ارزش‌های سنتی می‌پردازد، بلکه نشان می‌دهد که این ارزش‌ها باید به جای آنکه به صورت ایستا و مقدس حفظ شوند، به مثابه فرآیندهایی زنده و قابل بازتعریف تلقی شوند. این حرکت هنری، همچون پرسشی فرهنگی نشان می‌دهد که هویت، برخلاف برداشت‌های محافظه‌کارانه، ضرورتی برای تغییر، بازاندیشی و انطباق با شرایط نوین دارد. ای وی وی در این اثر، هویت فرهنگی را نه یادمانی ایستا از گذشته، بلکه جریانی زنده و پویا می‌بیند که در تعامل مداوم با زمان، جامعه و فرهنگ‌های دیگر شکل می‌گیرد. از این منظر، هنر بستری است برای بازتعریف سنت‌ها و گفت‌وگو با جهانی متغیر. چنین نگاهی، در دوران جهانی شدن، فرصتی است برای هنرمندان تا با بهره‌گیری از میراث فرهنگی خویش و در عین حال گفت‌وگو با دیگر فرهنگ‌ها، به هنری بینافرهنگی، معاصر و جهانی دست یابند.

مکتب سقاخانه

در همین راستا می‌توان به مکتب سقاخانه اشاره کرد؛ جریانی هنری که در دهه ۱۳۴۰ خورشیدی در ایران شکل گرفت و کوشید تا میان سنت‌های بصری بومی و زبان هنر معاصر پلی بزند. هنرمندانی همچون حسین زنده‌رودی، ناصر اویسی، صادق تبریزی، فرامرز پیلارام، منصور قندریز و دیگران، با بهره‌گیری از عناصر فرهنگ عامه چون قفل‌ها، دعاها، طلسم‌ها، قباله‌های ازدواج، کتیبه‌ها و خطوط خوشنویسی کوشیدند تا هویت فرهنگی ایران را از خلال فرم‌هایی نو بازآفرینی کنند. آثار آنان تنها بازتابی از فرهنگ بومی نبود، بلکه به واسطه حضور در نمایشگاه‌های بین‌المللی، به بستری برای گفت‌وگوی میان سنت و مدرنیته تبدیل شد. به عنوان نمونه، حسین زنده‌رودی با تلفیق خوشنویسی اسلامی، رنگ‌های ایرانی و نشانه‌های سنتی توانست زبان تازه‌ای خلق کند که هم ریشه در میراث فرهنگی داشت و هم قابلیت ارتباط با مخاطب جهانی را دارا بود. این نگاه نوآورانه، الهام‌بخش نسلی از هنرمندان شد تا با نگاهی معاصر، روایت تازه‌ای از هویت ملی خود ارایه دهند.

مکتب سقاخانه به روشنی نشان داد که چگونه می‌توان سنت را به مثابه ماده‌ای خام برای آفرینش هنری به کار گرفت؛ آثاری که در عین ریشه داشتن در بستر محلی، توانایی برقراری گفت‌وگو با مخاطبان جهانی را نیز دارند. هنرمندان این جریان، همانند ای وی وی، به عناصر فرهنگی نه به عنوان میراثی ایستا، بلکه به مثابه فضایی زنده برای بازاندیشی و آفرینش مجدد نگریستند. این رویکرد، افزون بر پاسداری از حافظه تاریخی، بستری برای بیان مسائل معاصر و دغدغه‌های زمانه فراهم ساخت. در حقیقت، مکتب سقاخانه نوعی مواجهه خلاق با هویت فرهنگی بود؛ هنرمندانی که با دستکاری، بازتفسیر و ترکیب نشانه‌های سنتی کوشیدند مفاهیمی چون هویت، مذهب و تاریخ را در چارچوبی نو بازنمایی کنند. این نگرش، شباهت چشمگیری با نگاه ای وی وی دارد؛ هر دو نشان می‌دهند که هویت فرهنگی می‌تواند هم حافظ گذشته باشد و هم به اقتضای موقعیت‌های نو، دگرگون و زاینده شود. چنین دیدگاهی ما را به این باور رهنمون می‌سازد که جهانی شدن هنر، لزوما به معنای یکدستی و حذف تنوع فرهنگی نیست، بلکه می‌تواند بستر همزیستی و بالندگی متقابل باشد.

> **فردوسی نیز با نگاهی آینده‌نگر نشان داد که هویت فرهنگی، تنها با وفاداری به ریشه‌ها زنده نمی‌ماند، بلکه نیازمند گفت‌وگو و دگرگونی در بستر زمان است. این پیوند میان گذشته و حال، جوهره هنر در مواجهه با جهانی متغیر را شکل می‌دهد.**

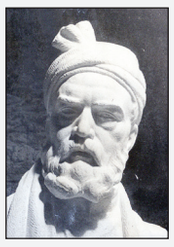

شاهنامه فردوسی

بدین گونه، ای وی وی و هنرمندان سقاخانه یادآور می‌شوند که میراث فرهنگی، منبعی پویا و انعطاف‌پذیر و ظرفیتی برای گفت‌وگوی بینافرهنگی و گسترش مرزهای هنر است. این نگاه، در جهانی متکثر و به سرعت در حال دگرگونی، فرصتی کم‌نظیر برای بازتعریف هویت می‌آفریند؛ جایی که هنر، به‌مثابه پلی میان گذشته و آینده، تجربه‌های گوناگون بشری را به هم پیوند می‌زند.

در ادامه این نگاه، با تاملی در اندیشه‌های حکیم ابوالقاسم فردوسی، ژرف‌ترین پیوند میان هنر و هویت فرهنگی نمایان می‌شود. او در شاهنامه، با روایت اسطوره‌ها و تاریخ ایران، نه‌تنها هویت ملی را بازسازی کرد، بلکه آن را در زبان و اندیشه جاودانه ساخت:

«بسی رنج بردم در این سالِ سی /عجم زنده کردم بدین پارسی».

این ابیات، گویاترین نشانه تلاشی ماندگار برای پاسداری از فرهنگی فراموش‌شونده‌اند. همان گونه که ای وی وی با شکستن کوزه‌ای دوهزار ساله معنایی نو از سنت می‌سازد و هنرمندان مکتب سقاخانه با بازخوانی نشانه‌های مذهبی، زبان هنر معاصر را غنا می‌بخشند، فردوسی نیز با نگاهی آینده‌نگر نشان داد که هویت فرهنگی، تنها با وفاداری به ریشه‌ها زنده نمی‌ماند، بلکه نیازمند گفت‌وگو و دگرگونی در بستر زمان است. این پیوند میان گذشته و حال، جوهره هنر در مواجهه با جهانی متغیر را شکل می‌دهد.

روح جهانی

در غرب نیز فیلسوفانی چون هگل به ارتباط هنر با روح جهانی (World Spirit) اشاره کرده و بیان می‌کند که هنر در روند تاریخی بشر همواره در حال تحول است و می‌تواند از مرزهای ملی عبور کرده و به عنوان یک ابزار برای ارتباط فرهنگی عمل کند. هگل معتقد است که هنر به صورت کلی در تکامل تاریخ بشری و در جهت نمایان کردن حقیقت‌های انسانی رشد می‌کند. با این حال، برای درک بهتر این ایده، باید اشاره کرد که «روح جهانی» به معنای ترکیب افکار و باورهای مشترک بشر است که در آثار هنری تجلی می‌یابد و فرآیند جهانی شدن به تحقق این امر کمک می‌کند.

هانس-گئورگ گادامر در کتاب حقیقت و روش نیز به موجودیت‌های عینی همچون آثار هنری اشاره دارد. او معتقد است که هنر باید به‌طور جهانی درک شود، نه فقط از منظر فرهنگ‌های خاص. گادامر به ایده «ترکیب افق‌ها» اشاره می‌کند که در آن می‌توان با درک و تفسیر آثار هنری از یک فرهنگ، به فرهنگ دیگر، افق‌های مختلف فرهنگی را به هم پیوند داد. در اینجا، لازم است به این نکته توجه کنیم که این مفهوم هم‌افزایی میان فرهنگ‌ها در جهان معاصر، در نتیجه تعاملات فرهنگی ناشی از جهانی شدن و ارتباطات سریع در عصر دیجیتال تقویت شده است.

جهانی شدن و هویت فرهنگی

اما دیوید مارگولیس، از فیلسوفان معاصر در زمینه هنر، برخلاف نظر هگل و دیگران، به هویت ثابت آثار هنری اعتراض دارد و پیشنهاد می‌کند که هویت آثار هنری باید در ارتباط با تاریخ و زمان خاص تفسیر شوند. به بیان دیگر، هویت هنری به تغییرات اجتماعی و تاریخی بستگی دارد و این تغییرات در هنگام انتقال آثار هنری از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر نیز قابل مشاهده است.

کورتیس کارتر، استاد فلسفه در دانشگاه مارکت، در مقاله‌ای با عنوان «جهانی شدن و هویت فرهنگی آثار هنری» تاکید می‌کند که آثار هنری صرفا اشیای فیزیکی نیستند، بلکه «اشیای فرهنگی» هستند که در بستر تاریخی خاص، با بهره‌گیری از ترکیبی آگاهانه از رسانه، ایده‌ها، ارزش‌ها و مهارت‌های فرهنگی خلق می‌شوند. او بر این باور است که هویت آثار هنری در تعامل با فرهنگ‌های مختلف، به‌ویژه در جهان معاصر که تحت تاثیر جهانی شدن و رسانه‌های دیجیتال است، همواره در حال دگرگونی و بازتعریف است. در امتداد این دیدگاه می‌توان گفت که آثار هنری در بسیاری از جنبه‌ها هویت خود را حفظ می‌کنند، اما در روند انتقال از یک فرهنگ به فرهنگی دیگر، ممکن است تغییرات گوناگونی را تجربه کرده و ویژگی‌هایی نو بر هویت آنها افزوده شود. در اینجا، بازتعریفی جامع‌تر از مفهوم «فرهنگ» ضروری به نظر می‌رسد؛ فرهنگی که می‌تواند در سه سطح عمده بررسی شود: نخست، فرهنگ‌های هنری خاص که شامل فرآیندهای تولید و تفسیر آثار در زمینه‌های اجتماعی متفاوتند؛ دوم، فرهنگ یک ملت به مثابه مجموعه‌ای از نهادها و کنش‌های اجتماعی، سیاسی، مذهبی و ایدئولوژیک و سوم، فرهنگ جهانی که امکان درک متقابل هنر میان فرهنگ‌های گوناگون را فراهم می‌آورد. چنین نگرشی، فهم پویای هویت آثار هنری را در بستری جهانی و تاریخی ممکن می‌سازد.

در این راستا، موزه‌ها و نمایشگاه‌های هنری بین‌المللی نظیر بینال ونیز، بنیاد بینال و نمایشگاه‌هایی همچون Documenta، به‌طور منظم میزبان هنرمندان از سراسر جهانند و نقشی کلیدی در ترویج «فرهنگ جهانی» در هنر معاصر ایفا می‌کنند. این رویدادها به نقاط تماس فرهنگی بدل شده‌اند که در آنها تبادل ایده‌ها، بازآفرینی سنت‌ها و خلق گفت‌وگویی میان فرهنگی ممکن می‌شود.

فرهنگ در تقاطع هنر و سیاست و رسانه

هنرمندان معاصر، به‌ویژه در زمینه‌های هنر اجرایی، عکاسی و ویدیوآرت، به پرسش‌های بنیادین هویتی چون نژاد، جنسیت، ملیت و... می‌پردازند. آنها با استفاده از رسانه‌های گوناگون، پیوسته مرزهای هویت فردی و اجتماعی را کاوش کرده و به چالش می‌کشند. آثار این هنرمندان اغلب بازتابی از درک ما از «خود» و «دیگری»اند و موضوعاتی چون گرایش جنسی، نژاد، میراث فرهنگی و تبعیض‌های اجتماعی را در بستر فرهنگی و سیاسی نقدمی کنند.

باید توجه داشت فرهنگ ما در تقاطع هنر، سیاست، موسیقی، رسانه و دیگر مولفه‌های اجتماعی شکل می‌گیرد. این پیچیدگی‌های فرهنگی موجب شد تا در دهه ۱۹۵۰ م، «مطالعات فرهنگی (Cultural Studies)» به عنوان حوزه‌ای میان‌رشته‌ای و انتقادی پدید آید. این حوزه که در ابتدا با پژوهش‌های ریچارد هاگارت، ریموند ویلیامز و بعدها استوارت هال در «مرکز مطالعات فرهنگی معاصر» در دانشگاه بیرمنگام شکل گرفت، تحت تاثیر جریان‌های رادیکال فکری مانند مارکسیسم، فمینیسم و پسامدرنیسم، ابزارهایی تازه برای تحلیل قدرت، هویت و ایدئولوژی در فرهنگ معاصر را فراهم آورد.

از آلمان تا امریکا

در دوران جمهوری وایمار (۱۹۳۳-۱۹۱۹) در آلمان، برلین به یکی از کانون‌های پرجنب‌وجوش هنر مدرن بدل شد. در این دوره، هنرمندانی چون آگوست ساندر، اتو دیکس و جورج گروس، با آثارشان تصویری از جامعه آشفته و پرتلاطم آلمان ارایه دادند. آگوست ساندر، از پیشگامان عکاسی مستند، با پروژه بلندپروازانه‌اش تلاش داشت پرتره‌ای جامع از جامعه آلمان ترسیم کند و اقشار گوناگون را بر مبنای شغل، طبقه و موقعیت اجتماعی مستند سازد. هر چند بخش بزرگی از آثارش در دوران حکومت نازی‌ها از بین رفت، اما آنچه باقی مانده است، تصویری تاثیرگذار از ساختارهای اجتماعی و دگرگونی‌های هویتی آن دوران ارایه می‌دهد.

همزمان هنرمندانی مانند دایان آرباس در امریکا با تمرکز بر افرادی که در حاشیه جامعه زندگی می‌کردند -افرادی با هویت‌های فیزیکی غیرمتعارف- به چالش کشیدن مرزهای تثبیت‌شده هویت پرداختند. رابرت میپل‌تورپ با پرتره‌هایی جسورانه، به نمایش بدن، جنسیت و مناسبات قدرت در روابط انسانی پرداخت و توجه گسترده‌ای را به خود جلب کرد. همچنین بروس نومان، با بهره‌گیری از زبان هنر مفهومی، چیدمان و اجرا، وضعیت روانی و فیزیکی انسان مدرن را به تصویر کشید. این هنرمندان با زبان‌های بصری و بیان‌های گوناگون خود، نه‌تنها تجربه‌های فردی را بازنمایی کرده‌اند، بلکه پرسش‌هایی بنیادین درباره

> **هگل معتقد است که هنر به صورت کلی در تکامل تاریخ بشری و در جهت نمایان کردن حقیقت‌های انسانی رشد می‌کند. با این حال، برای درک بهتر این ایده، باید اشاره کرد که «روح جهانی» به معنای ترکیب افکار و باورهای مشترک بشر است که در آثار هنری تجلی می‌یابد.**

ساختارهای هویتی، طبقه، جنسیت و جایگاه انسان در جامعه مطرح کرده‌اند. آنها تابوهای اجتماعی را به چالش کشیده و نقش هنر را در افشای لایه‌های پنهان هویت انسانی برجسته ساخته‌اند.

ابزار نقد اجتماعی

هنر به ویژه در دوره‌های اخیر به ابزاری مهم برای نقد اجتماعی تبدیل شده است. در عصر جهانی شدن، هنر به عنوان عنصری پویا و تاثیرگذار در شکل‌دهی هویت فرهنگی ملت‌ها مطرح است. این پیوند میان هنر و هویت فرهنگی، نه‌تنها موجب حفظ ارزش‌های بومی می‌شود، بلکه به تعامل خلاقانه با فرهنگ‌های دیگر نیز می‌انجامد. هنر، زبان مشترکی است که از مرزهای جغرافیایی عبور می‌کند و زمینه را برای گفت‌وگوی فرهنگی فراهم می‌آورد. این گفت‌وگو، فرصتی برای بازاندیشی در عناصر سنتی و خلق روایت‌های نو از خود و دیگری است. هنرمند، به عنوان میانجی این فرآیند موقعیتی فراهم می‌کند که در آن تفاوت‌ها نه به عنوان موانع، بلکه به منزله پلی برای درک عمیق‌تر انسانیت دیده می‌شوند. با رشد ارتباطات جهانی، هنرمندان بیش از پیش به مخاطبان گوناگونی دسترسی دارند و آثارشان در شبکه‌ای گسترده از تفسیرها بازخوانی می‌شود. این امر به بازتعریف مداوم هویت فرهنگی می‌انجامد، به گونه‌ای که فرهنگ‌ها در مواجهه با یکدیگر، نه‌تنها غنی‌تر، بلکه منعطف‌تر و پذیراتر می‌شوند. در این فرآیند، مسوولیت هنرمند دوچندان می‌شود: او باید میان وفاداری به ریشه‌ها و پذیرش تغییر، تعادلی ظریف برقرار کند. هنر، هنگامی که از اندیشه هنرمند برمی‌آید، می‌تواند به صدایی اصیل تبدیل شود که در هیاهوی جهانی شدن، پژواک هویت‌های پرشماری را زنده نگه دارد.

بنابراین هنر در مسیر جهانی شدن، نه تنها تهدیدی برای هویت فرهنگی نیست، بلکه می‌تواند بستری برای شکوفایی و تعامل پایدار میان فرهنگ‌ها باشد. این تعامل، فرصتی است برای کشف افق‌هایی تازه از همزیستی، جایی که تفاوت‌ها به جای جدایی، به پیوندهای مستحکم‌تر میان انسان‌ها می‌انجامد.

هنر و هویت

در نهایت، هنر و هویت در دنیای معاصر باید با دقت و توجه به روابط قدرت و ساختارهای اجتماعی موجود مورد استفاده قرار گیرند تا بتوانند به تغییرات اجتماعی و فرهنگی موثر منجر شوند. راستکو موچنیک، جامعه‌شناس در مقاله‌ای با عنوان «هویت و هنرها» که توسط موزه هنر مدرن نیویورک منتشر شده، بر این باور است که هویت در دنیای معاصر به سازوکاری ایدئولوژیک بدل شده و در تعاملات فرهنگی و سیاست‌های جهانی نقشی محوری یافته است. بسیاری از کشورها، تحت فشار نهادها و سازمان‌های بین‌المللی، به سوی خصوصی‌سازی فرهنگ‌ها سوق یافته‌اند و در این روند، هویت‌های ملی و فرهنگی به ابزاری برای حفاظت از فرهنگ‌های بومی و نیز واکنشی در برابر تهدیدات جهانی تبدیل شده‌اند.

در این میان، مفهوم «تنوع فرهنگی» گاه به پیش‌فرض‌هایی درباره هویت‌ها می‌انجامد که می‌تواند فرهنگ‌های چندلایه و پیچیده را به دسته‌هایی یکدست و ساده‌سازی شده فروبکاهد.

هویت‌ها با ویژگی‌هایی همچون جایگاه اجتماعی، قومیت، مذهب و حتی جنسیت تعریف می‌شوند و می‌توانند روابطی مبتنی بر قدرت یا برابری اجتماعی را بازتاب دهند. این روابط، در بسیاری موارد منجر به تنش‌ها و تعارض‌های اجتماعی می‌شوند، به‌ویژه زمانی که یک هویت در برابر اکثریت یا در تقابل با هویت‌های دیگر قرار گیرد. در جهانی که به واسطه سرمایه‌داری نئولیبرال دگرگون شده است، ساختارهای سنتی اجتماعی و اقتصادی فرو پاشیده‌اند و هویت‌ها اکنون نقشی تعیین‌کننده در بازسازی روابط اجتماعی و مواجهه با بحران‌ها ایفا می‌کنند.

موچنیک تاکید می‌کند که فرهنگ و هویت، در فرآیندهای معاصر، نه‌تنها به منزله ابزارهایی برای بیان تضادهای اجتماعی به کار می‌روند، بلکه می‌توانند در خدمت تحکیم و بازتولید روابط نابرابر سیاسی و اجتماعی نیز قرار گیرند. در این میان، هنر، به‌ویژه در جوامعی که با بحران‌های هویتی و اجتماعی روبه‌رو هستند، نقشی دوگانه ایفا می‌کند؛ از سویی می‌تواند وسیله‌ای برای نقد وضعیت موجود و برانگیختن تغییرات باشد و از سوی دیگر، قابلیت آن را دارد که به ابزاری برای تقویت نظم مسلط و بازتولید ساختارهای نابرابر بدل شود. در جهان مدرن، فشارهای اقتصادی و حقوقی ناشی از جهانی شدن و سرمایه‌داری نئولیبرال، زمینه‌ساز شکل‌گیری تقابل‌های تازه‌ای میان نیروهای جهانی و ملی شده‌اند. هویت‌ها و فرهنگ‌ها، در واکنش به این فشارها، به عرصه‌هایی برای مقاومت یا انطباق بدل شده‌اند. دولت‌ها که در موقعیتی میانجی میان نیروهای جهانی و کنشگران محلی قرار گرفته‌اند، می‌کوشند فرهنگ‌ها و هویت‌های بومی را در نظم جهانی ادغام کنند. این تلاش‌ها گرچه گاه به تقویت پیوندهای اجتماعی می‌انجامد، اما در عین حال، خطر تشدید نابرابری‌ها و خشونت‌های پنهان و آشکار اجتماعی را نیز به همراه دارد.

بازنمایی هویت‌های فرهنگی

در چنین بستری، هنر به یکی از ابزارهای کلیدی در شکل‌دهی، بازنمایی و ترویج هویت‌های فرهنگی و رویکرد چندفرهنگ‌گرایانه تبدیل شده است. چندفرهنگ‌گرایی که بر همزیستی مسالمت‌آمیز و احترام متقابل میان گروه‌های فرهنگی مختلف تاکید دارد، از طریق زبان هنر به بیان می‌رسد. هنر، با ظرفیت‌های گسترده‌اش در زمینه‌هایی چون تصویر، صدا، حرکت و روایت، به خلق فضاهایی برای گفت‌وگو، همزیستی و تعامل فرهنگی کمک می‌کند. هنرمندان معاصر با بهره‌گیری از رسانه‌هایی چون هنرهای تجسمی، موسیقی، رقص، ادبیات و... مرزهای فرهنگی را به چالش می‌کشند و افق‌های تازه‌ای از زیست انسانی و نگاه بینافرهنگی را به نمایش می‌گذارند. آثار آنها، با بازنمایی زندگی و تجربه‌های گوناگون انسانی، بستری برای درک متقابل فراهم می‌آورند و از این رهگذر، در تغییر نگرش‌ها، زدودن کلیشه‌ها و کاستن از شکاف‌های فرهنگی نقشی بنیادین ایفا می‌کنند. هنر، در این معنا، نه فقط زبان زیبایی که زبان تفاهم، مقاومت و چشم‌انداز آینده‌ای دیگر است.

بازاندیشی در مرزها

در خاتمه، شایان ذکر است که در جهان معاصر، هنرمندان همچون اندیشمندان، با بهره‌گیری از هنر به عنوان رسانه‌ای توانمند، نقشی اساسی در تعامل میان فرهنگ‌ها و همگرایی جهانی ایفا می‌کنند. آنها با تکیه بر ریشه‌های هویتی و فرهنگی خویش، نه‌تنها بازتاب‌دهنده فرهنگ‌های ملی، بلکه زمینه‌ای برای طرح و ترویج این فرهنگ‌ها در مقیاسی جهانی فراهم می‌سازند.

فرآیند جهانی شدن، با همه پیچیدگی‌ها و چالش‌هایش، فرصتی پیش روی هنرمندان نهاده تا هویت‌های فرهنگی را از رهگذر آفرینش‌های هنری به صحنه بین‌المللی بیاورند؛ مرزها را بازاندیشی کنند و در عین حال به حفظ و تقویت ریشه‌های بومی یاری رسانند. این آثار، الهام گرفته از سنت‌ها، باورها و تجربه‌های انسانی، روایتگر تاریخ و هویت ملت‌ها هستند؛ در حالی که تاثیرات جهانی را نیز در خود جذب کرده‌اند.

هنرمندان از طریق رسانه‌هایی چون نقاشی، عکاسی، سینما، موسیقی و دیگر قالب‌های هنری، امکان آن را یافته‌اند که تجربه‌های فرهنگی خود را عرضه کرده و به گفت‌وگویی میان فرهنگ‌ها دامن بزنند. این تعامل دوسویه میان هویت‌های ملی و جهانی، به خلق آثاری منتهی می‌شود که نه‌تنها آیینه تنوع فرهنگی‌اند، بلکه ابزاری برای نقد، بازاندیشی و بازتعریف مفاهیم هویت نیز به‌شمار می‌روند.

از این منظر، هنرمند با آمیختن خلاقانه عناصر بومی و جهانی می‌تواند آثاری بیافریند که در سپهر جهانی بدرخشند و جهانی شدنی را رقم زنند که بر پایه غنای فرهنگی و تفاوت‌های ارزنده ملت‌ها استوار است.

عکاس - مدرس دانشگاه علم و صنعت ایران

مرور کتاب

«تاریخ فشرده جنگ» نوشته گوئین دایر اثری نو درباره نقش جنگ بر سرنوشت بشر است

جنگ‌هایی برای هیچ

لیلا عبداللهی

دنیای عجیبی است؛ از پس ده هزار سال تاریخ بشر، جنگ نیز پابه‌پای آدمی پیش آمده، ما تغییر نکرده‌ایم، اما جنگ چرا. از اجداد شکارچی و گردآورنده‌مان تا قدرت‌های هسته‌ای رقابتی امروز، هرگاه منابع مورد مناقشه قرار گرفته‌اند، ما به جنگ رفته‌ایم و همدیگر را کشته‌ایم. چه بازی مسخره‌ای را هر بار به شکلی شروع و ادامه می‌دهیم. گوئین دایر در «تاریخ فشرده جنگ» (ترجمه سهند سلطاندوست، نشر مرکز) تکامل برخوردهای نظامی را دنبال می‌کند و جنگ را از پیشاتاریخ تا اولین شهرهای جهان و سپس به دوران هزار ساله «دوران کلاسیک» جنگ که با ظهور سلاح گرم همه چیز تغییر کرد، بررسی می‌کند.

گوئین دایر تغییر از جنگ‌های محدود به جنگ‌های تمام‌عیار را بررسی می‌کند و بر اثرات بمب‌های هسته‌ای هیروشیما تاکید می‌کند تا زمانی که جنگ سرد و حمله روسیه به اوکراین طولانی‌ترین دوران صلح میان قدرت‌های بزرگ از زمان جنگ جهانی دوم را پایان داد. اکنون، همان‌طور که تغییرات اقلیمی رقابت بر سر منابع را تشدید می‌کند، ابرقدرت‌ها زرادخانه‌های خود را با بمب‌های اتمی، پهپادها و سلاح‌های آینده‌نگر تخریب انبوه پر می‌کنند. در تمام طول کتاب، دایر به بررسی انسان‌شناسی، روانشناسی و دیگر زمینه‌های مرتبط می‌پردازد تا عوامل محرک جنگ را کشف و «تاریخ فشرده جنگ» را به کتابی تبدیل کند برای هر کسی که بخواهد نقش جنگ در داستان انسان را درک کند و بداند چگونه می‌توانیم از تعیین کردن آینده‌مان توسط جنگ جلوگیری کنیم.

مورخ برجسته مایکل هاوارد در مقاله کلاسیک خود در سال ۱۹۸۸ با عنوان «استفاده و سوءاستفاده از تاریخ نظامی»، سخنان حکیمانه‌ای در مورد آموزش اعضای حرفه نظامی بیان کرده است. او به سربازان توصیه کرده بود که تاریخ نظامی را در گستره، عمق و زمینه‌اش مطالعه کنند تا مطالعه جنگ‌های گذشته به آنها در آماده‌سازی برای جنگ‌های آینده کمک کند. حالا گوئین دایر با کتاب کوچکش که در نگاه اول به نظر می‌رسد با توصیه‌های هاوارد مغایرت داشته باشد، وارد میدان می‌شود. آیا ممکن است که حرفه‌ای‌های نظامی از کتابی که نمای کلی‌ای از موضوع اصلی آنها یعنی جنگ ارایه می‌دهد، بهره‌مند شوند؟ پاسخ کوتاه این است که بله، بسیار مفید است. گوئین دایر نویسنده ماهری است که شهرت زیادی دارد و آثار قبلی او مانند «جنگ‌های اقلیمی» و مینی‌سریال‌هایی که براساس کتاب «جنگ» او ساخته شده، تحسین‌های شایسته‌ای دریافت کرده است. عمق دانش و تجربه او به عنوان نویسنده در «تاریخ فشرده جنگ» به خوبی نمایان است و به خواننده یک حسابرسی معتبر اما قابل دسترسی از موضوع خود ارایه می‌دهد. تحلیل دایر از آغاز جنگ شروع می‌شود، همان‌طور که اجداد دور ما آن را انجام می‌دادند و تا چشم‌انداز جنگ‌های آینده در دنیای به سرعت در حال گرم‌شدن ادامه می‌یابد. این کتاب یک کتاب درمورد نبرد نیست، زیرا کتاب‌های بی‌شماری در این زمینه وجود دارد، بلکه ارزش آن در این است که در مورد ایده‌هایی است که جنگ را به راه می‌اندازند و ماهیت همیشه در حال تغییر آن را شکل می‌دهند. «تاریخ فشرده جنگ» به ده فصل تقسیم می‌شود که سه فصل به مسائل نظری می‌پردازد، در حالی که هفت فصل دیگر تاریخ جنگ را به ترتیب زمانی بیان می‌کنند. فصل‌های نظری به این پرسش‌ها می‌پردازند که چرا انسان‌ها جنگ می‌کنند، روش‌هایی که برای جنگیدن استفاده می‌کنیم و در نهایت اینکه چگونه می‌توانیم جنگ را با روش‌های کمتر مخرب برای حل اختلافات جایگزین کنیم. این فصول صفحات مهمی هستند؛ زیرا مفاهیم کلیدی را به شیوه‌ای ساده و قابل جذب ارایه می‌دهند که هر جنگجویی باید درک کند. آخرین فصل این قسمت به‌ویژه مهم است، زیرا سلاح‌های مدرن و نوظهور آنقدر مخرب هستند که به خطر انداختن استفاده از آنها می‌تواند بقای بشریت را نیز به خطر بیندازد. بدیهی است که فصل‌های تاریخی بسیار گسترده هستند. اولین فصل درباره جنگ در دوران کلاسیک است که تقریبا ۳۰۰۰ سال جنگ را تنها در ۲۰ صفحه پوشش می‌دهد. مدت زمان هر فصل به مرور زمان کوتاه‌تر می‌شود تا به دوران مدرن نزدیک‌تر شویم، اما پرداختن به بیست سال اخیر جنگ‌ها در ۳۰ صفحه، نیازمند یک حرکت سریع از نویسنده و خواننده است. شاید مهم‌ترین فصل، فصلی باشد که به جنگ هسته‌ای پرداخته شده است. با توجه به تنش‌ها در منطقه غربی اقیانوس آرام میان چین و ایالات‌متحده، این فصل یادآوری به موقعی است از آنچه در خطر است زمانی که قدرت‌های هسته‌ای با یکدیگر